

به نام  
پروردگار  
یکتا



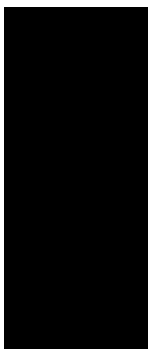
# MO SALAH

## پادشاه مصری

تام اولد فیلد



ترجمه  
ماشاله صغری



# پادشاه مصری

تام اولدفیلد

ماشاله صفری



در شبکه‌های مجازی  
هم ما را دنبال کنید

 goalgasht

 goalgasht

 goalgasht

[goalgasht.ir](http://goalgasht.ir)

صفحه آرایی: گرافیک گلگشت

طرح جلد: گرافیک گلگشت

نوبت چاپ: دوم ۱۳۹۸

تیراژ: ۱۵۰۰ جلد

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۲۵۲-۹-۶

## نقل نوشته‌ها منوط به اجازه کتبی از ناشر است

سرشناسه: اولدفیلد، مت Oldfield, Matt

عنوان و نام پدیدآور: پادشاه مصری: محمد صلاح / [مت اولدفیلد]، تام اولدفیلد؛ ترجمه ماشاله صفری.

مشخصات نشر: تهران: گلگشت، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۲۵۲-۹-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Salah (Ultimate Football Heroes), ۲۰۱۸.

موضوع: صلاح، محمد، ۱۹۹۲-م.

موضوع: فوتباللیست‌ها -- مصر -- سرگذشتهما

شناسه افزوده: Oldfield, Tom

شناسه افزوده: صفری، ماشاله، ۱۳۶۲ - مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ الف۸ص / GV۹۴۲/۷

رده بندی دیویی: ۹۲-۳۳۴/۷۹۶

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۳۹۶۶۲

تلفن: {+۹۸۲۱} ۳۳۹۸۲۸۸۸

فکس: {+۹۸۲۱} ۴۳۸۵۲۹۳۳

{+۹۸} ۹۲۱۳۹۰۲۲۵۰

[www.golgasht.ir](http://www.golgasht.ir)







## مقدمه تونل تاریک

مو صلاح در تونل زیر ورزشگاه المپیک کی یف بالا و پایین می پرید. صدای جمعیت بیرون به قدری زیاد بود که دوستش و مهاجم لیورپول سادیو مانه<sup>۱</sup> مجبور بود فریاد بزند تا محمد صدایش را بشنود:

«باورم نمی شه این جاییم. این بهترین روز زندگیمه!»

مو لبخندی زد، چشمانش می درخشیدند. این بزرگترین بازی تیم جوانِ یورگن کلوپ<sup>۲</sup> بود که پیش رو داشتند.

به محض این که داورهای بازی که جلوی صف بازیکنان بودند شروع به حرکت کردند، روبرتو فرمینیو برگشت و انگشت شصتش را به علامت پیروزی به سمت همه بالا گرفت.

---

Sadio Mane - ۱

Jurgen Klopp - ۲

مو به چپش نگاهی انداخت. بازیکنان رئال مادرید هم به اندازه‌ی هم تیمی‌هایش متمرکز و آماده بودند. بیشتر آن‌ها در تیمی که هر دو سال قبلی را قهرمان لیگ قهرمانان شده بود، بازی کرده بودند.

مو با خودش فکر کرد: ولی قرار نیست مقابل ما قهرمان بشن!

صدای جمعیت هنگام ورودشان به زمین مانند موج‌های دریا به او برخورد کرد. سکوها با پرچم‌ها و پیراهن‌های قرمز لیورپول در حرکت بودند. «هرگز تنها قدم نخواهی زد» سرود لیورپول بالاتر از صدای تبل‌ها و فریادهای هواداران رئال مادرید خوانده می‌شد. سکوهای پشت دروازه مانند جایگاه کاپ<sup>۱</sup> در آنفیلد پر از هواداران ایستاده بود. بسیار دورتر از کی‌یِف، در روستای مو، نَجْرِیج مصر، خانواده‌ی صلاح به همراه همسایه‌ها در کافه‌ی ساده‌ای که از بتون تیره ساخته شده بود جمع شده بودند. تلویزیون بزرگی روی دیوار آن بود و زمانی که صورت مو را نشان داد صدای شادی از کافه به هوا بلند شد.

کسی فریاد زد: «یالا صلاح! یالا لیورپول!»

مو قهرمانِ نَجْرِیج و مصر بود. صورتش را روی دیوارِ زمین فوتبال بیرون کافه نقاشی کرده بودند و عکس‌هایش تقریباً همه جای مصر بود. هزینه‌ی راه اندازی زمین چهار فصلی که بچه‌های روستا در آن بازی می‌کردند را محمد داده بود. تنها زمین سبز رنگ در میان خیابان‌ها و میدان‌های خاکی. این فقط یکی از روش‌های او برای کمک به دیگران بود.

صلاح قالی، پدر مو بلند از همه فریاد زد: «زود باش پسرم!» دیدن پسر بزرگش روی صفحه‌ی تلویزیون که منتظر شروع بازی در سمت راست زمین بالا و پایین می‌پرید غرور زیادی داشت.

پسر عموی مو، عباده فریاد زد: «لیورپول می‌بره! با صلاح و مانه و فرمینو امکان نداره شکست بخورن!»

قالی زیر لب گفت: «انشالله»

فروتنی همیشه درسی بود که به پسر ساکت، فوق‌العاده و ساده‌اش می‌داد. سوت آغاز بازی به صدا درآمد و صدای هواداران در کافه، تمام مصر، دنیا و ورزشگاه کی‌یِف به هوا بلند شد.

برای ۲۰ دقیقه لیورپول تمام بازی را در اختیار داشت. محمد همه جا بود. دو یا سه شوت به سمت دروازه زد، کرنری خطرناک فرستاد، چند دریبل زد و پاس‌های خوبی هم

۱-KOP: سکوی مخصوص طرفداران باشگاه لیورپول در ورزشگاه آنفیلد، که باشگاه با آن تعریف می‌شود



داد و نزدیک بود بهترین شانس لیورپول را وارد دروازه کند. کافه با هر تماسش با توپ به هوا می‌رفت. در کی‌یف آوازهای لیورپولی‌ها آغاز شد.

«او پادشاه مصری است!»

در میانه‌ی زمین شانه به شانه‌ی کاپیتان رئال، سرژیو راموس، دنبال توپی بود. مو و راموس در هم گره خوردند و روی زمین افتادند و دوربین توپی را که به اوت شلیک شد دنبال کرد.

مو در حالی که روی زمین می‌افتاد می‌دانست اتفاق بدی افتاده است. بازوی راستش، که زیر بازوی راموس گیر کرده بود، زیادی کشیده شد. بلافاصله درد شدیدی در شانه‌اش پیچید. نمی‌توانست از روی زمین بلند شود. دوربین‌های تلویزیون او را نشان می‌دادند که به پشت روی زمین افتاده و در محاصره‌ی هم‌تیمی‌هایش است که فریاد می‌زنند و پزیشک تیم را صدا می‌کنند. هوادارن در سکوت فرو رفتند. در نجریح دو بیست نفر شروع به فریاد از سر خشم و ناامیدی زدند.

مو به گروه پزشکان که بالای سرش رسیده بودند گفت: «شونه‌ام!» حالا بلند شده بود. تنها چیزی که در ذهن داشت این بود که باید درمانش کنند تا بتواند بازی را ادامه دهد. در حالی که مشغول درمان شانه‌اش بودند از درد اشک می‌ریخت.

فریاد زد: «اسپری بی‌حسی بزنید! باید ادامه بدم!»

عباده زیر گوش صلاح قالی زمزه کرد: «اون قویه! برمی‌گرده!»

پدر محمد با اضطراب سری تکان داد. درباره‌ی این آسیب دیدگی حس خوبی نداشت.

حق با او بود.

مو شروع به دویدن کرد. برای چند دقیقه، سعی کرد به بازی ادامه دهد. اما فایده‌ای نداشت. نمی‌توانست بدون احساس درد حتی شانه‌اش را تکان دهد. نمی‌توانست درگیر شود، بچرخد، استارت بزند، هیچ کاری نمی‌توانست انجام دهد. نمی‌توانست بازی کند. در نهایت روی زمین سبز کی‌یف افتاد. اشک از روی گونه‌هایش جاری بود. ناراحتی‌اش فقط به خاطر این بازی نبود. ترک زمین در فینال لیگ قهرمان وحشتناک است، اما فقط پنج هفته با جام جهانی فاصله داشتند. گل‌ها و رهبری او، مصر را بعد از سی سال به جام جهانی برده بود. همه‌ی کشور غرق در شادی و اتحاد بودند. این تمام چیزی بود که برایش بازی می‌کرد. خوشحال کردن مردمی که دوستشان داشت. حالا همه چیز در حال از دست رفتن بود.

برای لحظه‌ای، همه چیز مقابل چشمانش تاریک شد. فقط درد مانده بود. صدای

پزشک تیم را می‌شنید که توضیح می‌داد صلاح باید زمین را ترک کند. می‌خواست مقاومت کند. به آن‌ها بگوید نه! می‌توانم ادامه دهم، می‌توانم تحمل کنم، اما تمام چیزی که می‌دیدند حرکت لب‌هایش بود؛ صدایی بیرون نمی‌آمد.

پارچه‌ای دور‌شانه‌اش پیچیدند. به سختی روی پاهایش بلند شد. صورت یورگن کلوپ را دید که حرف‌های آرام‌کننده و روحیه‌بخش می‌زد. چشمانش را بست و شکست خورده و ناامید در تونل محو شد.

صلاح قالی ناله‌کنان گفت: «اوه، پسرم». بیشتر از هرکسی می‌دانست موچه دردی درونش می‌کشد. بلند شد و راهش را سمت هوای غروب بیرون باز کرد و شروع به پیام دادن کرد.

«خدا به تو قدرت خوب شدن می‌ده. خانواده‌ات کنارت هستند. تمام روستا کنارت هستند. تمام مصر کنارت هستند.»